

اشکال بروز خردستیزی در شرایط کنونی

1. طبیعی است که باید وجود و نفوذ گرایش‌های خردستیزی را در رشد فلسفه طی 50 سال اخیر مورد توجه قرار داد. بسیاری از انگیزه‌های فکری مورد اشاره لوکاچ امروز (برای مثال) در چارچوب پارادیم‌های «پست مدرنیستی» عرض اندام می‌کنند. با پیشرفت علمی و فنی اکنون نه فقط «پروژه مدرنیته»، بلکه همچنین «انسان - برنامه» زیر علامت سؤال قرار رفته است.¹ از آنجا که تعقل علمی برای افکار عمومی لال مانده است، «تفکر احساسی» نیچه دو باره فعال می‌شود و اغلب انسان‌ها را به برهوت خردستیزی سوق می‌دهد.² احساس بطور کلی نه برای تکمیل خود، بلکه بیشتر بعنوان وسیله یدکی، بعنوان جانشینی برای فهم و خرد توصیه می‌شود.³ وجود واقعیات عینی مورد انکار قرار می‌گیرد: واقعیت بیشتر بصورت یک چیز زیبایی‌شناسانه، مجازی و فرم پذیر (خمیرگونه) قلمداد می‌شود.⁴ استناد به ارزش‌های سنتی و نوین از قبیل حقیقت، عدالت، تعیین آماج‌های درازمدت و امید به مشروعیت باید بایگانی شود. ایده پیشرفت مورد انکار قرار می‌گیرد و علیه هرگونه تفکر علت جو جبهه بندی می‌شود.⁵

اینکه «پست مدرنیسم» واکنشی روشنفکرانه بر پدیده‌های بحرانی فرهنگی و تاریخی است، مکرراً خاطر نشان شده است. در این مورد نیز مسائل حل نشده در مواجهه با توضیحات و سمت‌گیری‌های متداول با واقعیت‌های جدید، به مسائل لاینحل مبدل می‌شوند در حیات معنوی انسان‌ها از نقطه نظر ایدئولوژیکی قبل از همه تبلیغ «پست مدرنیستی» یک پلورالیسم رادیکال، نسبیت‌گرایی، ترویج تزلزل فکری و عدم تعیین به عنوان جهان‌نگری مؤثر واقع می‌شود. طعنه زنان اعلام می‌شود که خطر جدی برای جوامع آزاد نه فقط اجبار دیگران به پذیرش نظر خود، بلکه «داشتن نظر بطور کلی است!»^{28.1} و بدین طریق به نیروهای مخالف آماده باش اعلام می‌شود. تضمین ثبات سرمایه‌داری پیروزمند در سپیده دم قرن بیست و یکم زیر علامت سؤال قرار گرفته است. و از این روست که ژاک دریدا* از طرف کاردینال راتسینگر مورد حمله قرار می‌گیرد. کاردینال به شکوه لب می‌گشاید که خرد بیمار و زمین‌گیر از دست «پست مدرنیسم» بر پیشانی هر نوع شناختی از ارزش‌های مرسوم و هرگونه باور به توان حقیقت‌یاب خرد انگ بنیادگرایی می‌زند. چاره کار را اما کاردینال در راه حلی می‌بیند که در خردستیزی دست کمی از آیه‌های «پست مدرنیستی» ندارد: نخستین واقعیت خردگرا، خرد خلاق که خالق جهان است و جهان انعکاسی از اوست، خود خداست!⁶

2. عامل مهم تأثیر خردستیزانه بر افکار عمومی عبارت است از «ازوتریک»: «شبکه گل و گشادگی از انسان‌ها و سازمان‌ها» که سنن متفاوت رنگارنگ را در خود جمع کرده است: «آداب و رسوم اسرارآمیز مصر باستان، کبالا، عرفان مسیحیت اولیه، صوفیگری، آئین دروئیدها، مسیحیت منسوب به کلت‌ها (اقوام هندی - ژرمنی)، کیمیاگری قرون وسطایی، چن - بودیسم و یوگا»⁷. پیدایش و نشو و نماي فرق خردستیزی⁸ از این قبیل

¹ Denken, das an der Zeit ist. Hrsg. Florian Rötzer. Frankfurt 1987, S. 21

² Denken, das an der Zeit ist. Hrsg. Florian Rötzer. Frankfurt 1987, S. 245ff.

³ Aisthesis. Hrsg. Karlheinz Barck u. a. Leipzig 1990 S. 434ff

⁴ Die Aktualität des Ästhetischen. Hrsg. Wolfgang Welsch. München 1993, S. 20

⁵ Postmoderne - globale Differenz. Hrsg. Robert Weymann u. a. Frankfurt 1991, S. 297ff

^{28.1} Jan Ross, Was ist Fundamentalismus? Die Zeit 27.09.01

* J. Derrida

⁶ Josef Kardinal Ratzinger, FAZ, 11.6.04

⁷ Albert Schäffer, New Age und Next Age. FAZ, 21.6.04

⁸ Christopher Evans, Kulte des Irrationalen. Reinbek 1979

همچنان ادامه دارد. حدود 20 درصد از کلیه کتب منتشره در آلمان فدرال به موضوعات ازوتتری اختصاص می‌یابند.⁹ بارها اثبات شده است که این گرایشات چیزی جز واکنشی نامعاصر نسبت به روندهای بحرانی عمیق مدرنیته سرمایه داری و اسپین نیستند. نکته بسیار نگرانی آور این است که گرایشات ازوتتری با خردستیزی خود، با تفکر کاریزمائی و آموزش های جزم گرایانه شفاعت راهگشا و زیارتگاه ایدئولوژیهای راست افراطی و جنبش های شده اند که ترکیب علاج ناپذیری از درون گرائی و راست گرائی افراطی عرضه می‌کنند.¹⁰

3. اشاره ای مختصر به تأثیر رسانه های گروهی بر تولید و تقویت گرایشات خردستیز در زندگی روزمره ضرورت دارد. منظور من عمدتاً تأثیرات منفی رسانه های گروهی بر توانائی شخصی افراد در درک جهان و تنظیم رفتار خود است. وقتی واقعیت تحت تأثیر رسانه های گروهی بیشتر بصورت چیزی گنگ و مبهم، سرهم بندی شده و نمایشی و کمتر بصورت چیزی عینی تلقی می‌شود، وقتی تفاوت ظاهر و باطن ناپدید می‌گردد، وقتی نقش دانش در تصمیم گیری های فردی بی اهمیت بنظر می‌رسد، دیگر چاره ای جز به محدودتر و مفلوج تر شدن توانائی سمتگیری و عمل نمی‌ماند.¹¹ حتی خود گردانندگان حرفه ای رسانه های گروهی به مسخ بالقوه «انسان - تصویرها» اقرار می‌کنند.¹² اخیراً در مراکز سیستم سیاسی صحبت از عوارض فلج روحی مردم بود. کمیسیون واشنگتن در رابطه با «11 سپتامبر» «اشتباهات عملی تاریخی» وخامت بار را مورد انتقاد قرار داد: «اعتیاد مدام به اخبار» در جوامع رسانه های گروهی منجر به اضافه تولید اطلاعات دست و پا شکسته، کوتاه و عوام پسند شده است. بجای تحلیل استراتژیک و تحقیق علل واقعی «بنا به اشتباهی سیری ناپذیر نسبت به کالای خبر» «خبر - لقمه های» مشتری پسند بخورد مردم داده می‌شوند. ضمناً از رقت فکری کار سازمان مخفی شکایت می‌شود.¹³

گرایشات مبتنی بر «کاهش میزان روشننگری*» مجموعه تأثیرات مخرب رسانه های گروهی را تشکیل نمی‌دهد، ولی آن ها هرچه بیشتر به اشاعه زباله های ایدئولوژیکی ارتجاعی پردازند، بیشتر اجر می‌بینند.

4. بنیادگرائی های امروزی از اهمیت سیاسی بسیار بزرگی برخوردارند. من از بنیادگرائی ها صحبت می‌کنم تا سوء تفاهم رایج در افکار عمومی را از بین ببرم زیرا که از بنیادگرائی فقط یکی از اشکال بروز آن - یعنی شکل اسلامیستی آن - را مطلق کرده اند. و اگر این مفهوم در بسیاری از بررسی ها بویژه در سالهای 80 میلادی (وقتی پدیده بنیادگرائی در ابعاد نوینی عمدتاً در جهان سوم پا بعرصه گذاشت) عمدتاً به عنوان یک جریان مخالف، یک طغیان علیه مدرنیته مورد بحث قرار گرفت، از اواسط سال های 90 میلادی میدان دید خود را وسعت بخشیده است. لبه تیزشکوه و انتقاد روزافزون متوجه مواضع بنیادگرانه است که بی تردید مدرنیته را تهدید می‌کنند، ولی خود در چارچوب مدرنیته وارد عمل میشوند. این گشتاورهای خردستیز تقریباً از سه جهت در این جریانات نقش چشمگیری بازی میکنند:

- رسالت الهی،
- عناصر نامعلوم و ضد و نقیض،
- خردگرائی دروغین.

⁹ Christian Schüle, Schrei nach Stille. Die Zeit, 24.6.04

¹⁰ Susann Witt-Stahl, Einfallstor für Rechtsextremismus. Neues Deutschland, 11.5.04

¹¹ Klaus Wieglerling, Medienethik. Stuttgart/Weimar 1998

¹² Dieter Stolte, Wie das Fernsehen das Menschenbild veränderte. München 2004-09-28

¹³ Der Spiegel. Nr.31/2004, S. 94

*ویگرلینگ

حقایق لایزال رسالت الهی

جنبش های بنیادگرا قاعدتا مبتنی اند بر تفاسیر، اصول و تعالیمی که پیشرفت و تغییرات واقعی را خطری برای هویت خود احساس می کنند و از این رو دست به مقاومت میزنند تا از ارزش های مورد نظر خود دفاع کنند¹⁴. هدف همانقدر خردستیز است که شیوه عمل رایج. در باره اصول و حقایق لایزال (بنیادها) هیچگونه بحثی جایز نیست¹⁵! برای حفظ تداوم بی چون و چرای مبادی اصولی به سرچشمه موثق دست برده می شود. اصول اساسی و یا مطالبات سیاسی و اخلاقی از منابع «مقدس» - خواه متون مذهبی و خواه قوانین ماقبل تاریخی - (مانند طبیعت انسانی، حق طبیعی) استخراج می شوند و واقعیات موجود، واقعیات ناشی از جامعه و پیشرفت تاریخی (قوانین، مؤسسات و هنجارها) بر اساس آن ها مورد ارزیابی قرار می گیرند. بنیادگرایی را از این رو میتوان به عنوان «شکل خود ویژه و مدرن مذاهب سیاسی شده¹⁶» و بمثابه «سنت گرایی مهاجم¹⁷» تلقی کرد. از نقطه نظر (اولا برکه ویتس) «فاناتیسم و اسرار آمیز کردن تاریخ» وجه مشترک همه بنیادگرایی ها است¹⁸.

بنابراین گشتاورهای خردستیز ذاتی بنیادگرایی اند. (سرگی هنکه) در اواسط سالهای 80 میلادی پیدایش مشخصه های بیشمار خردستیزی را در سیاست تشنج طلبانه امریکا در زمان رونالد ریگان می توان نام برد: اسطوره سازی ها، ظهور مسیح، تصاویر مانپچه نیستی (انواع و اقسام دوگرایی: خیر و شر، دوست و دشمن)، ادعای رسالت الهی، پیش داوری های نژادپرستانه و غیره¹⁹. امروز دیگر در رابطه با سیاست جهانی ایالات متحده امریکا، گروههای سیاسی مسئول و دکتترین رایج در آن سامان بر سر هر کوچه و بازار صحبت از کوران بنیادگرایی است. نتیجه ائتلاف افراطیون قدرت طلب با «محافظة کاران نو» که سرمست باده ایدئولوژیکی اند، یک پارادیم نئو- امپریالیستی «بنیادگرایی پف کرده» پا به عرصه وجود گذاشته است: هدف قراردادن برتری نظامی ابدی ایالات متحده امریکا، آمادگی کامل برای استفاده از قدرت نظامی، بی اعتبار اعلام کردن قواعد و قراردادهای بین المللی، مبالغه فاجعه آمیز در مورد خطر و تدارک واکنش های تندروانه، تأکید بر رسالت جهانی ایالات متحده امریکا²⁰. این پارادیم غذای ایدئولوژیکی خود را از سنن «بنیادگرایی مسیحی» خود ویژه امریکا و از گرایشات خردستیز موجود در فلسفه سیاسی مدرن دریافت می کند²¹.

عناصر نامعاصر و ضد و نقیض

بنیادگرایی های یاد شده بر اساس علل و عوامل واقعی و تعقلی استوار شده اند. بنیادگرایی را باید بعنوان تلاش در جهت «گسترش طلبی مداوم نظام اولیگارشی جهانی» و «خصوصی کردن نهائی جهان²²» بعد از بحران «غول آسای سرمایه» در غیاب قدرت مخالف سوسیالیستی محسوب داشت. هدف عبارت است از:

- دستیابی بی درد سر به ثروت های طبیعی،
- به بازار فروش کالا

¹⁴ Martin E. Marty/R. Scott Appleby, Herausforderung Fundamentalismus. Frankfurt - New York 1996 5.45

¹⁵ Thomas Meyer, Fundamentalismus. Aufstand gegen die Moderne. Reinbek 1989 5.16

¹⁶ Politisierte Religion. Hrsg. Heiner Bielefeldt u. a Frankfurt 1998

¹⁷ Domenico Losurdo, Was ist Fundamentalismus? Essen 2001, 5.11

¹⁸ Ulla Berkewicz, Vielleicht werden wir ja verrückt. Frankfurt 2002, S. 17

¹⁹ Sergej Henke, USA als Welterlöser? Berlin 1985

²⁰ Gert Krell, Arroganz der Macht, Arroganz der Ohnmacht. Das Parlament. Aus Politik und Zeitgeschichte. B 31-32/2003, 5. 28ff

²¹ Heinrich August Winkler, Wenn die Macht Recht spricht. Die Zeit, 18.6.03

²² Jean Ziegler, Die neuen Herrscher der Welt. München 2003, 5.35, 284

- و ژنو - استراتژی
- علاوه بر این امر گلوبالیزاسیون نیز در این رابطه نقش مهمی بازی می کند.
- «حاملین گلوبالیزاسیون اقتصادی با سران نظامی برای پروژه مشترکی جهت سلطه بر جهان متحد شده اند.²³» اگر توجه کنیم که در رابطه با گلوبالیزاسیون «تسخیر توسعه طلبانه کشورهای در حال رشد» بوسیله دول غربی مورد نظر است و صحبت از آن است که «باید رابطه اقتصادهای ضعیف با بازار جهانی زیر سلطه کشورهای صنعتی پیشرفته قطع شود»، خصلت شوم و منحوس این اتحاد روشن تر می شود، چیزی که «به محور فرهنگ های سنتی منجر خواهد شد.²⁴»
- دلهره زا و نگرانی آور این است که عملی شدن اینگونه تشبثات از سوی محافل بسیار قدرتمندی صورت می گیرد که اهداف گروهی معینی را تعقیب میکنند، ولی معیارهای استدلالی خردستیزانه را به خدمت می گیرند.
- این امر از خصلت عمیقاً نامعاصر آنان ناشی می شود، از اینکه آنها اصولاً و بی چون و چرا علیه پیشرفت اجتماعی در شرایط تاریخی نئی موضع گرفته اند که بی اعتنائی به ضرورت های آن عواقب مستقیم و درازمدت فاجعه باری بدنبال خواهد داشت.
- لحن کلام بوش و اعوان و انصارش بی شک در خدمت گمراه کردن، سرپوش نهادن و عوامفریبی است، ولی در عین حال آینه تمام نمای کوری و کودنی طبقاتی است.
- حتی در چارچوب امپریالیستی عمل او (نه آخر از همه) حاکی از آشوب درونی خود او در رابطه با ناتوانی مجدد در مهار کردن بحران و نیاز به تسکین اعصاب خرد و خراب خویش و نگرانی ناشی از نامعلوم بودن عاقبت کار است .
- تعجب آور نیست که با سرعت کلان و میزان دم افزون ناکامی ها و ضربات وارده (ناکامی ها و ضرباتی که نه فقط قابل پیش بینی بلکه همچنین قابل پیشگویی بوده اند)، خود فریبی های استراتژیک، مثلاً در مورد «تعقل لیبرالی» راجع به «امکان موفقیت در دموکراتیزه کردن تمام ارضی جهان با تحمیل اقتصاد بازار» تراکم می یابند.²⁵
- ماجراجویی عینی و خردستیزامپریالیستی را باید قبل از همه در ارزیابی اشتباه آمیز و بعبارت دیگر در عدم توجه به نیروهای مخالف و خصلت آنها دید.
- بررسی هر نوع خردستیزی می تواند هم از نقطه نظرشرایط و دلایل موجود و هم از لحاظ ریشه های روحی - تاریخی آنها صورت گیرد.
- تردیدی نیست که گرایشات معینی از بنیادگرائی اسلامی را می توان بعنوان اعتراض علیه «مدرنیته غربی» بحساب آورد، ولی پاسخ به این پرسش که چرا ترور اسلامیستی درست بعد از 1989 (یعنی درست در لحظاتی که شیوه زندگی غربی به مرحله پیروزی ظاهری خود پا گذاشت) شدت گرفته است، تنها با در نظر گرفتن همپیوندی های عینی تاریخی ممکن خواهد شد.
- اسلامیسیم را نمی توان بعنوان «معیار اندازه گیری استبداد به میراث رسیده» محسوب داشت، بلکه باید آنرا «عارضه جانبی جامعه جهانی بیرحمی تلقی کرد که کلیه مناسبات موجود را حتی در دور افتاده ترین نقاط زمین زیر و زیر می کند و اقتصادهای کهن

²³ Elmar Altwater, Ein Wendepunkt der Weltpolitik. Disput/Pressedienst. April 2003, S. 3

²⁴ Friedhelm Hengsbach, «Globalisierung aus wirtschaftsethischer Sicht. Das Parlament. Aus Politik und Zeitgeschichte. B 2111997, S. 4

²⁵ Thomas Assheuer, Schlagschatten der Freiheit. Die Zeit, 9.6.04 Vgl. Ralf Dahrendorf, An der Schwelle zum autoritären Jahrhundert. Die Zeit, 14.. 11.97

- بومی را تار و مار می سازد. به عبارت دیگر نه تنها باید به «دشمن جهانی» بلکه همچنین به روند مدرنیته تمام ارضی شده توجه داشت.²⁶»
- گشتاورهای خردستیز بنیادگرایی را مخصوصا میتوان هم بعنوان واکنش و هم بمثابة جنبه فرهنگی - اخلاقی این مقابله ناگزیر و بی دورنما بشمار آورد.
 - (کریستوف تورکه) نیروی محرکه ایدئولوژیکی بنیادگرایی در جهان سوم را در خشم و طغیان مردم علیه کالاواره شدن کلیه شئون زندگی می بیند: «نیروی مذهب - خراب کن مدرنیته خود مذهبی است و شکل کالائی، بتی!²⁷»
 - (ئولا برکوچ) می نویسد: تمدن اسلامی قرن‌ها قبل در اوج شکوفائی خود بود و از نظر فرهنگی پیشرفته تر از مناطق بیشماری در غرب. ولی اکنون خلقهای مسلمان در شرق «بحق بر این باورند که بر آنها ستم می رود ولی بدون تجهیزات فکری خردگرایانه لازم و تنها با این پندار که حکمت شرق اولین و آخرین راه حل است» باید علیه عقب ماندگی تحمیلی بپا خیزند.²⁸
 - نظرات و تحلیل های سیاسی را تنها زمانی می توانیم جدی بگیریم که در آنها هم پیوندی یک جریان دایره وار مرگبار و ضد و نقیض بنیادگرایی و گلوبالیزاسیون و تشدید روز افزون زورگوئی را در مد نظر باشد و مفاهیم نامتداول و افشاگری بخدمت گرفته شوند که در پرتو آنها بتوان خردستیزی حاکم بر روند کلی را باز شناخت.
 - «اگر مک ورلد (بنا بنظر بنیامین باربر کورتزل) با دورنمای آتی نظام اقتصادی غربی معاصر و شیوه زندگی بمعنی جهان همگون شده» در شکل منفی بنیادی آن نوعی حرص بهیمی است که نتیجه یک نیروی محرکه مهاجم و شکست ناپذیر می باشد، پس **جهاد** نیز در شکل منفی بنیادین خود نوعی ترس بهیمی است که میتواند تحت تأثیر نادانی با چشم پوشی متعصبانه بر جان خویش، به عنوان فرار از تاریخ خودنمایی کند!²⁹»
 - آقای (ژان باودریلارد) در پاسخ به سؤال خبرنگار مجله اشپیگل در آغاز سال 2002 مبنی بر اینکه آیا او واقعا جنون تروریستی را بمثابة واکنشی ناگزیر علیه سیستمی که خود دیوانه زنجیری است، می بیند؟ گفت: «خود سیستم با تمام دعاوی خود شرایط عینی لازم برای این جامعه وحشتبار را بوجود آورده است. جنون ذاتی گلوبالیزاسیون است که دیوانه تولید میکند! منظور من این است که نادیده گرفتن حقیقت و دنبال دلیل واهی برای سرپوش نهادن بر وضع غیر قابل تحمل، ضداخلاقی است!³⁰»

خردگرایی دروغین

- هم پیوندی میان خردگرایی و خردستیزی اما به تحلیل موشکافانه شالوده های ایدئولوژیکی گلوبالیزاسیون نیز کمک می کند. این امر می تواند به عنوان مشخصه اصلی گلوبالیزاسیون تلقی شود، زیرا که، طرفداران گلوبالیزاسیون «یک خردگرایی فوق العاده بحساب خود می گذارند»، از قوانین طبیعی رخدادهای اقتصادی و ضرورت‌های لایزال دم می زنند، تا حداقل بتوانند دو نوع پرده پوشی را اعمال کنند:
- اولاً درواقع «تعقل سرمایه مالی تمام ارضی شده» و «شرکت های خصوصی میان قاره ای» را پیاده کنند و نه «منافع خلق ها و دولت های منسوب به آنها را.³¹»

²⁶ Thomas Assheuer, Fundamentalismus der Killer. Die Zeit, 29.4.04

²⁷ Christoph Türcke, Die pervertierte Utopie. Die Zeit, 10.4.92

²⁸ Ulla Berkewicz, Vielleicht werden wir ja verrückt. S. 33

²⁹ Benjamin R. Barber, Coca-Cola und Heiliger Krieg. München/Wien 1996, S. 229

³⁰ Der Spiegel. Nr.312002, 5.179

³¹ Jean Ziegler, Die neuen Herrscher der Welt. S. 53,147, 281

• ثانیاً با گنده گوئی های عوامفریبانه از **تقدیر اقتصادی**، هدف خود را مبنی بر اجرای سیاستی عمدی و آگاهانه و اتخاذ تصمیمات سیاسی بیرحمانه در جهت تشدید نابرابری در مناسبات تقسیم ثروت را از دیده ها پنهان کنند³².

(کارل هاینتس روت) در سال 1994 سرمایه مالی را «بی شرم ترین، متحرکترین، انتزاعی ترین و لذا ضربه ناپذیرترین شکل وجودی سرمایه» به عنوان بانی روحی و مسئول سیاسی استراتژی نئولیبرالی نامیده بود. هدف عبارت از آن بوده و هست که از این موضع و با اتکا به کلیه امکانات اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی موجود در اختیار طبقه حاکمه در مبارزات اقتصادی - تاریخی جدید و روندهای بحرانی واقعی واکنش از خود نشان دهد، رژیم انباشت تازه ای را بمورد اجرا گذارد که از معضل بیکاری وسیله ای برای منضبط کردن طبقه کارگر بسازد و «منافع تجدید تولید پرولتری» را نازل نگه دارد³³.

• خردگرایی دروغین ایدئولوژی گلوبالیزاسیون مکمل خود را در اصول ساختاری معین تئوری نئولیبرالی می یابد.

• انتقاد کلاسیک مارکسیستی دیالک تیک سرمایه داری از خردگرایی (در اجزا و بخشهایی) و خردستیزی (مجموعه روند) را وارونه می کنند و به یک ایدئولوژی تجویز مشروعیت به پراتیک نئولیبرالی استحاله می دهند.

• (هربرت شوئی) نقش آموزشهای اقتصادی جدید را در بی رمق و بی اعتبار کردن مقوله خردگرایی مورد بررسی قرار داده است. سرمایه داری واقعا موجود دیگر از عهده تأمین رفاه عمومی بر نمی آید. دیری است که فاتحه وعده و وعید خردگرایی عمومی از طریق تحقق خردگرایی هدفمند فردی، خوانده شده است! ولی علیرغم آن سعی می شود که پایه گذاری فردگرایانه تئوری اقتصادی حفظ شود. این امر بوسیله تز محدودیت اصولی خردگرایی فردی، مثلاً به بهانه محدودیت علمی، نقصان اطلاعاتی، مخارج سرسام آور ترانس اکسیون جامه عمل می پوشد. تقسیم غیرعادلانه ثروت به بهانه «اطلاعات ناموزون» توجیه می شود و بدین سان مشروعیت جامعه مبتنی بر بازار آزاد و سرمایه داری، مسأله مرکزی راجع به خردگرا بودن سیستم، یعنی تحقق رفاه عمومی براساس عمل آزاد افراد خردگرا در مه غلیظی فرو می رود:

○ «واقعیت چندان غامض و پیچیده است که بنی نوع بشر هرگز از عهده فهم آن بر نمی آید، چه برسد به تغییرش!

○ بر آوردن مایحتاج عمومی بسیار گران تمام خواهد شد و از حد ترانس اکسیون موجود به سبب ناقص العقل و فرصت طلب بودن افراد بشری تجاوز می کند.³⁴»

خردستیزی در سپیده دم قرن بیست و یکم هزار چهره دارد. جوانب ذهنی شرایط تاریخی کنونی باید بطور بنیادی مورد تحلیل قرار گیرند. وقوف به شانس ها و امکانات اجتماعی با درک حیاتی حد و مرزها، مخاطره های خارج از حد جسارت انسانی، عقب نشینی و ناتوانی با توجه به فجایع نوع جدید دست به دست هم داده اند. انعکاس خردستیزانه این شرایط به سبب ضعف طبقه کارگر در حل مسائل جاری به موضوع سیاسی تبدیل خواهد شد.

یک بار دیگر خردستیزی به عنوان استراتژی طبقه حاکمه

علیه پیشرفت و ترقی وارد عمل شده است.

شانس خرد در انتقاد است!

³²Das Ende des Neoliberalismus? Hrsg. Joachim Bischoff u. a. Hamburg 1998, S. 11

³³Die Wiederkehr der Proletariat. Hrsg. Karl Heinz Roth. Köln 1994. S. 162ff, 172ff, 189

³⁴ Herbert Schui/Stephanie Blankenburg, Neoliberalismus: Theorie, Gegner, Praxis. Hamburg 2002 S.